

۱- پاسخ: گزینه ۱

▲ مشخصات سؤال: ساده * حیطة: دانش * فلسفه(درس ۳)

همه ما باورهایی درباره جهان، انسان، مرگ، عدالت، زیبایی و نظایر آن داریم. ما با همین باورها زندگی می‌کنیم و بر اساس آن‌ها تصمیم می‌گیریم. شاید دلایل برخی از این باورها را بدانیم و برای برخی هم دلیلی نداشته باشیم و صرفاً طبق عادت آن‌ها را قبول کرده باشیم (رد گزینه‌های ۲ و ۴). همچنین این باورها ممکن است حقیقت داشته باشند یا باطل باشند (رد گزینه ۳).

۲- پاسخ: گزینه ۱

▲ مشخصات سؤال: متوسط * حیطة: استدلال * فلسفه(درس ۳)

فیلسوف واقعی هیچ سخنی را بدون دلیل نمی‌پذیرد و عقیده‌اش را بر پایه توهم، تخیل، تبلیغات و تعصب بنا نمی‌کند. او درباره استدلال‌ها می‌اندیشد و اگر به‌درستی‌شان پی ببرد، آن‌ها را می‌پذیرد؛ بنابراین عنصر اصلی «استقلال اندیشه»، جایگزین کردن استدلال به‌جای هر مرجعی دیگر (از جمله تعصب، توهم، پیش‌داوری، شهرت و...) برای سنجش باورها و سخنان است.

گزینه ۱: مطالعه نکردن پاسخ پیشینیان به یک سؤال، محروم کردن خود از دانش آنان است، نه استقلال در اندیشه. استقلال اندیشه این است که ضمن مطالعه سخنان پیشینیان، صرفاً بر اساس دلیل در مورد آنان قضاوت کنیم.

گزینه ۲: کنار گذاشتن پیش‌داوری قطعاً قدمی در راه استقلال اندیشه است.

گزینه ۳: استفاده از تحلیل منطقی مصداق بارز استقلال اندیشه است.

گزینه ۴: کنار گذاشتن ملاک شهرت داشتن و آشنا و متعارف بودن یک سخن و در عوض توجه به محتوای کلام، از مصادیق استقلال فکری است.

۳- پاسخ: گزینه ۱

▲ مشخصات سؤال: دشوار * حیطة: کاربرد * فلسفه(درس ۱)

سؤال شاعر از چرایی وجود خود در عالم هستی است که یکی از بنیادی‌ترین مسئله‌هاست و به حوزه دانش فلسفه تعلق دارد.

گزینه‌های ۲ و ۴: نخواستار و عاشقانه‌اند و پرسش‌های مطرح شده، پرسش و استفهام حقیقی نیستند.

گزینه ۳: اینکه اسرار الهی را کسی می‌داند یا هیچ‌کس نمی‌داند، البته مطلبی بنیادی است که سؤال از چرایی آن می‌تواند پرسشی فلسفی محسوب شود. اما این مطلب بنیادی در این شعر گزارش شده است؛ نه اینکه از آن پرسش شده باشد. سؤال مطرح شده در این بیت (از که می‌برسی که دور روزگاران را چه شد)، در واقع یک پرسش حقیقی نیست؛ زیرا علت نابه‌جا و بی‌پاسخ بودن این سؤال در مصراع اول بیان شده است.

۴- پاسخ: گزینه ۱

▲ مشخصات سؤال: دشوار * فلسفه(درس ۲)

شاخه‌های دانش فلسفه، آن دسته از دانش‌های فلسفی هستند که قوانین بنیادی وجودشناسی و معرفت‌شناسی (ریشه فلسفه) را به محدوده‌های خاص منتقل می‌سازند و قوانین بنیادی آن محدوده از وجود را بیان می‌کنند؛ پس می‌توان گفت شاخه‌های فلسفه مابین ریشه فلسفه و علوم هستند، زیرا از جهت موضوع (قوانین بنیادی پیرامون وجود)، مانند ریشه فلسفه و از جهت محدوده، مانند دانش‌های خاص هستند.

گزینه ۲: با هر تفکر فلسفی چنین هدفی حاصل نمی‌شود بلکه تفکر فلسفی حتماً باید قانونمند و تخصصی باشد، لذا صحیح آن است که گفته شود با تأمل فیلسوفانه (تفکر فلسفی قانونمند) در حوزه‌هایی مانند اخلاق، دین و تاریخ، شاخه‌هایی از فلسفه مانند فلسفه اخلاق، فلسفه دین و فلسفه تاریخ شکل می‌گیرد.

گزینه ۳: هر رشته علمی دارای شاخه‌ای از فلسفه نیز هست، نه اینکه خودش شاخه‌ای از فلسفه باشد.

گزینه ۴: اگر کسی در ریشه فلسفه فقط قائل به وجود اشیای مادی باشد، در انسان‌شناسی هم فقط ساحت مادی برای انسان قائل خواهد شد، ولی اگر کسی در ریشه فلسفه قائل به وجود اشیای مادی و مجرد باشد، در انسان‌شناسی لزوماً دو ساحت مادی و مجرد برای انسان قائل نخواهد شد بلکه صرفاً می‌تواند بعد مجرد انسان را بپذیرد، اما ممکن است بعد مجرد انسان را نپذیرد و به دلایل دیگری انسان را مانند سایر حیوانات موجودی صرفاً مادی بداند.

۵- پاسخ: گزینه ۴

▲ مشخصات سؤال: دشوار * فلسفه(درس ۲)

دانش وجودشناسی (هستی‌شناسی) به معنای عام که معادل کل دانش فلسفه است، شامل دانش معرفت‌شناسی هم می‌شود و چون هرچیزی با جزء خودش متباین است، رابطه آن‌ها تباین خواهد بود. از طرفی اگر دانش وجودشناسی به معنای خاص (دانش شناخت وجودهای غیرذهنی که شامل علم و معرفت به عنوان وجودی ذهنی نمی‌شود) هم موردنظر باشد، باز هم رابطه آن‌ها تباین است، زیرا وجودشناسی فقط به وجود خارجی می‌پردازد و معرفت‌شناسی فقط به وجود ذهنی (علم).

پاسخ تشریحی فلسفه ۱۴ مرداد طرح ۳ و ۲

اما «عمل وجودشناسی» یا همان «شناختن وجود» با «عمل معرفت‌شناسی» یا همان «شناختن معرفت» رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق دارند، زیرا «معرفت» هم قسمی از اقسام «وجود» است و شناخت آن هم نوعی شناخت وجود محسوب می‌شود، بنابراین «هر شناختن معرفتی، نوعی شناختن وجود است» ولی «بعضی از شناختن وجودها (مثلاً شناختن وجودهای خارجی)، شناختن معرفت نیستند».